

۱۰- سخنی در باره رهبران زندانی شده حزب افغان ملت؛ «اعلامیه منتشره برج ثور ۱۳۶۲»
(یا سند تسلیمی رهبران آن حزب در تلویزیون دولت پوشالی) :

هیچ یک از اعضای حزب افغان ملت را تا زمان انتقال ما به کوته قفلی های ۱۶-۲۰، از نزدیک ندیده بودم؛ مگر در سایر بلاک ها (زمانی که آنها برای مصاحبه در تلویزیون ظاهر می شدند) چند تن شان را دیده بودم. در نخستین روز جابجایی زندانیان، زمانی که از کوته قفلی های آنها دیدن کردم، یک تن از آنها ها سلام داد و مرا دعوت به نشستن به داخل کوته قفلی نمود. مدتی باهم صحبت نمودیم. در جمع شان داکتر خُرک، دگروال عزیز احمد و رستم خان و عزیزاله نظر هم دیده می شد. چند روز از زندگی در این کوته قفلی ها نگذشته بود که متوجه شدم افغان ملتی ها تمایل به صحبت با چپ انقلابی بیشتر دارند، تا عناصر اخوان مکتبی ... آنان در زندان بکلی تجرید شده بودند. کمتر کسی با آنها صحبت می نمود. و اگر احياناً فردی با آنها گپ می زد، علت آنرا اطلاع از چگونگی گرفتاری و متن سند تسلیمی آنها وانمود می کرد [که در آن از تمام گذشته سیاسی خود به شدت انتقاد کرده، و سازمانشان را منحل اعلام داشتند، و تعهد سپردند که هم در زندان و بعد از آزادی از زندان با قوای دوست اتحاد شوروی و جمهوری دموکراتیک افغانستان همکاری می نمایند]؛ .

از تاریخ گرفتاری اعضای مرکزی حزب افغان ملت، تا یک سال قبل از آزادی؛ یعنی در مدت چهار یا پنج سال چندین بار، عده ای از سرشناس ترین اعضای افغان ملت؛ مانند عبدالحمید یقین یوسف زی، داکتر خُرک، پتمن و ... را برای مصاحبه به تلویزیون می آوردند. تا حزب خود و خط مشی آن را به نقد بکشند و قوای اشغالگر و مزدوران خلقی و پرچی آن را به ستایش بگیرند و آنان را نماینده واقعی مردم افغانستان بخوانند. افغان ملتی ها (آن جمعی که دائماً مصاحبه تلویزیونی می کردند) بعد از اینکه در تلویزیون از خود و خط مشی خود انتقاد می کردند، و تجاوز ارتش شوروی به افغانستان را بی شرمانه " کمک انتر ناسیونالیستی کشور دوست اتحاد شوروی " می خواندند، در تمام سلول های زندان با واکنش طیف های مختلف زندانیان مواجه می شدند. احزاب اسلامی، بخصوص خادی های نفوذی در میان آنها به اشکال مختلف اعضای افغان ملت را اذیت می کردند. اینها از معاشرت با طیف هایی از زندانیان، تاجایی که برایشان مقدور بود، بگونه ای دوری می کردند؛ زیرا به درستی آگاه بودند که نتایج معاشرت با زندانیان به نفع آنان پایان نمی یابد. در واقع اینها در برابر زندانیان خجل و پرموچ بودند. و چیزی برای گفتن و تبریئه خود نداشتند؛ حتا جنایتکاران قوای ملیشه هم آنها را با گفتن " کتره " و کنایه اذیت می کردند.

خاد، هر زمانی که برای مصاحبه تلویزیونی رهبران آنها را از درون سلول هایشان احضار می کرد، و به خاد منتقل می نمود، شمار زیادی از زندانیان از طیف های مختلف با آواز بلند - طوری که سایر اعضای افغان ملت سخن آنان را شنیده بتوانند - چنین می گفتند:

« همو گپ کلان ها صحیح اس که گفته اند " یار قدیم و اسپ زین گده " حالی هر وقتی که نجیب بخواهد هر کدام شانرا سوار میشه ».

در جریان گفت و گوی تلویزیونی خادی مصاحبه کننده ، بیشتر روی ثرک تمرکز می کرد ، زیرا که وی در مورد " مزایای کمک های اتحاد شوروی " سخن سرایی می کرد . زندانیان درون سلول ها کلمات و جملات رکیک نثار می کردند که بازتاب آنرا در این جا لازم نمی دانم . زمانی که آنها را از خاد دوباره به زندان پلچرخی منتقل می کردند . زندانیان باز هم با خنده و تمسخر و کلمات زشت و بد و بیراه از آنان پذیرائی می کردند . مصاحبه کننده ها به مجردی که به سلول داخل می شدند با یکدیگر گفت و گو و مشاجره می کردند . یکی ، دیگری را مسئول خط تسلیمی خوانده با همدیگر به جنگ و جدل می پرداختند ؛ چنانچه من یک بار از سه متری ناظر برخورد فیزیکی چهار تن آنها در داخل قفس طبقه چهارم زون بودم .

شماری از اعضای افغان ملت ؛ مانند دگروال سید جعفر (عضو خارانوال نظامی وزارت دفاع ملی که وی را "پاچا صاحب" می گفتند ، جنرال یا دگروال محمد رستم رئیس دیوان جزائی ریاست محاکمات وزارت دفاع ملی و عضو شورای عالی حزب و دگرمن عزیز اله نظر عضو مدیریت عمومی تخنیکی ریاست انجیری وزارت دفاع ملی ، از اینکه پای سند خیانت امضاء کرده بودند در گفت و گو با برخی از افراد منصوب به چپ انقلابی (نه سایر زندانیان) ، ابراز ندامت می کردند و برادران حزبی شان را که متن سند تسلیمی را به مثابه یک سند تاریخی باز شناخت تجاوز به افغانستان و تعیین و قطب بندی نیرو های متخاصم تبلیغ می کردند و سایر اعضای آن حزب را تشویق و ترغیب به امضاء کردن پای آن سند خیانت ملی نموده بودند ؛ نفرین می کردند . در صحبت تیلیفونی ماه اسد ۱۳۸۸ که من با هم اتاقی دوره زندان آقای دگرمن عزیزاله (نظر) داشتم ، از وی خواستم در صورت امکان در مورد سند تسلیمی رهبران حزب شان بنویسد ، تا آنرا دربخش مربوط به افغان ملت در خاطرات زندان، جلد سوم بازتاب دهم . نامبرده با بسیار مهربانی ابراز داشت که به زودی اینکار را خواهد کرد . سر انجام موصوف نوشته (مؤرخ اسد سال ۱۳۸۸ خورشیدی مطابق ۲۵/۸/۲۰۰۹) اش را در ۲۲ صفحه به آدرس فرستاد . با تأسف که در این نوشته در باره متن مندرجه سند تسلیمی چیزی نوشته نشده ؛ جز " اعلامیه منتشره مؤرخ " .

در ماه اسد و یا سنبله ۱۳۶۳ دولت سند تسلیمی رهبران افغان ملت را چاپ کرد و بر روی دیوار های دهلیز ها و سلول های زندان پلچرخی نصب کرد ، تا جایی که به خاطر دارم رهبران افغان ملت در این سند ، انحلال حزب افغان ملت را رسماً اعلام داشتند . و از جریان فکری و خط مشی خود انتقاد نموده ، همکاری شانرا با حزب وطن فروشان خلق و پرچم اعلام داشتند ، و از مردم تقاضا نمودند تا با دولت انقلابی همکاری نموده دست از سلاح و جنگ بردارند . اینها " کمک های بی غرضانه و دوستانه کشور دوست اتحاد شوروی " را مورد تأیید قرار دادند و

و حال قسمتی از نوشته ارسالی آقای عزیز اله نظر یک تن از اعضای رهبری افغان ملت را در زیر نقل می

نمایم :

*- « اعضای شورای عالی و نظامی به شمول قاری محمد برات و محترم جلیل سرتور که به تاریخ ۲۷ / ۲۸ دلو ۱۳۶۱ هجری شمسی گرفتار شده بودند به خاد شش درک تحت نظارت شدید قرار داده شدند ... ؛ در جریان تحقیق در خاد شش درک قراریکه بعداً اطلاع یافتیم با یک تعداد اعضای رهبری افغان ملت . داکتر

نجیب که در آن زمان رئیس امنیت دولتی "خاد" بود ملاقات نموده بود این ملاقات چند مرتبه صورت گرفته بود اشخاص مذکور عبارت بودند از .

۱- عبدالحمید "یقین" یوسف زی "

۲- عبدالرحمن "خرک"

۳- داکتر منیر "شینواری"

۴- محمد صدیق "پتمن" [صدیق پتمن اکنون با دولت کرزی همکاری نموده معین وزارت معارف می باشد حداد و حزب (افغان ملت) اش از شروع کار کرزی در پهلوی وی قرار گرفته اند]

۵- محمد صابر "شینواری" دگر من ریاست زرهدار و موتر دار .

سوال در اینجاست که چرا با تمام اعضای رهبری ملاقات صورت نگرفت و صرف با چند نفر مورد نظر امنیت ملی ملاقات و مذاکره شد . و خواست های " حزب دموکراتیک خلق " با آنها در میان گذاشته شده بود ... نا گفته نباید گذاشت که قبل از گرفتاری اعضای رهبری (یک هفته قبل) عبدالرحمن خُرك از طرف منسوبین خاد برای مدت ۴۸ ساعت تحت نظارت قرار گرفته بود . و بعداً رها شده بود . و شخص موصوف در همه مذاکرات نقش اول را بازی می کرد . در حالیکه عبدالحمید یقین منشی حزب در کابل بود و آقای خُرك آمر مالی حزب . چنانچه در ملاقات های بعدی هم چند مرتبه به وزارت امنیت ملی خواسته شد و از زندان پلچرخی به آنجا برده شد و همراهی وزیر امنیت ملی فقیر [فاروق] محمد یعقوبی ملاقات نمود . از ملاقات متذکره مرحوم خُرك یاد آور شد برای همه اعضای رهبری . ولی آنچه موضوع اصلی مذاکرات بود برای ما واضح نشد و اینکه چرا آقای خُرك به وزارت امنیت ملی دعوت می شد . سوال بر انگیز است . قراریکه آقای خُرك برای من و رستم خان گفت در ملاقات همراهی وزیر امنیت که شخص دیگری نبود دعوت بسیار مجلل و غذای گوناگون بود و من همه شما را به یاد آوردم که ای کاش در خوردن غذا همراهی من می بودند .

در مراحل اولی که مذاکرات با چند نفر موجب پسند اداره خاد با داکتر نجیب صورت گرفته بود . محترم دگروال صاحب رستم خان به اعضای تحقیق گفته بود اگر مذاکره می کنید با همه اعضا بصورت مجموعی مذاکره کنید ولی اشخاص مربوطه در جواب گفته بودند که ما مطمئن نیستیم که آنچه ما ترتیب داده ایم سرنگون نشود و نتیجه معکوس دهد لذا با همه مذاکره نمی کنیم .

موضوع واضح بود که مذاکره با همه اعضای رهبری برای دولت سودی نداشت . زیرا عده [ای] در رهبری قرار داشتند که توافقات و تسلیمی با حزب خاین و جنایت کار و وطن فروش را جداً مردود می شمردند چنانچه تا آخرین مرحله پروسه مذاکرات که در مراحل اخیر قبل از رهائی از زندان انجام شد تسلیم مقاصد خاینانه حزب حاکم نشدند . و نگذاشتند غلامان روس به مقاصد معین و مشخص خود برسند .

در مذاکراتی که با چند نفر که قبلاً از ایشان نام بردم در خاد شش درک صورت گرفته بود و باقی اعضا از آن بی اطلاع بودند موضوع انحلال حزب مطرح شده بود که منجر به اعلامیه تلویزیونی برج ثور ۱۳۶۲ گردید و اعضای صادق و متعهد در شورای نظامی و شورای عالی در برابر عمل انجام شده قرار گرفتند که نمی توانستند از آن دوری گزینند . اعلامیه مذکور را من در ساعت دونیم شب در یک اطاق مربوط مستنطقین در حالیکه مدیر تحقیق و چند نفر دیگر از خادیست ها موجود بودند و تحدید [تهدید] می کردند . در حالیکه

انزجار شدید در خود احساس می کردم و وقت کافی برای مطالعه اعلامیه مذکور به من ندادند و من آخرین شخصی بودم که در آن امضا کردم [حال که سه دهه از خط تسلیمی حزب افغان ملت سپری شده آقای عزیزاله نظر ، آن سند تسلیمی را " توافقات و تسلیمی " می نامد و حزب خلق و پرچم را " حزب خاین و جنایت کار و وطن فروش " می نویسد . وی در آن زمان به درستی می دانست ؛ هرگاه پای سند خاینانه تسلیمی حزب اش امضاء نکند ؛ حتماً اعدام می شود . به همین سبب آن سند خیانت ملی را امضاء نمود - توخی] و امضای من در آخرین قسمت ورقه مذکور موجود است و همه اعضای شورای نظامی و شورای عالی قبل از من آنرا امضا کرده بودند که از آن نفرت دارم . و آنرا خلاف آمال و آرزو های ملی و مبارزه بر حق میهن خود میدانم . شایان تذکر است که نظر به اعتقادات مذهبی و مبارزه صادقانه خویش راه شهادت را ترجیح میدادم تا امضای چنین اعلامیه که آرزوی باند خلق و پرچم را بر آورده می ساخت . که عده زیادی از برادران ما عین احساس را داشتند و امضای اعلامیه مذکور را خلاف آمال و آرزوی خود می دانستند . « !! ؟؟

*- « ... ولی آنچه موجب افتخار ما است که در اولین سطر اعلامیه [یعنی سند تسلیمی - توخی] مذکور تحریر شده بود که ما اعتراف میکنیم که تا لحظه گرفتاری بر ضد حزب دموکراتیک خلق افغانستان فعالیت نموده ایم « !! ؟؟

*- « آنچه بعد از سطر اول نوشته شده بود کلماتی بود که از طرف خود اعضای خاد تحریر شده بود « ؛

*- « ... گرچه عبدالحمید یقین از گماشتگان دولت نبود ولی شاید با استفاده از فشار و کدام نقطه ضعیفی که داشتند مجبور به همکاری شد و یا علت دیگر بوده باشد . «

*- « ... در برج قوس سال ۱۳۶۲ محکمه تحت ریاست عبدالوهاب پنجشیری که فعلاً در کابل (به همین تاریخ ۲۵ / ۸ / ۲۰۰۹) قانون جزای حکومت به اصطلاح اسلامی افغانستان [مرام نویسنده از " حکومت به اصطلاح اسلامی " دولت دست نشانده امپریالیزم جنایتکار و غارتگر امریکا در کابل می باشد که آقای نظر فقط و فقط به نقد از کار های نادرست کرسی و نشان دادن راه درست به منسوبین آن بسنده می نماید نه بیشتر از آن - توخی] را می سازد و منصب و مقام دارد دایر و همه اعضای شورای نظامی به ۲۰ بیست، ۲۰ سال حبس و اعضای شورای عالی به ۱۵ پانزده - ۱۵ سال حبس محکوم شدند « ؛

*- « زمانی که موضوع از کسانیکه در اعلامیه مذکور نقش اساسی داشتند و مذاکرات را رئیس خاد داکتر نجیب انجام داده بودند سوال شد طرز دید و جواب آنها به شرح ذیل بود :

۱- اعلامیه چون در زندان و تحت فشار و تحدید [تهدید] امضا شده است از نگاه حقوق بین المللی هیچ گونه اعتبار قانونی ندارد .

۲- چون رهبری حزب در پاکستان قرار دارد به هیچ صورت حزب منحل نمیشود (چنانچه نشد) .

۳- موضوع تکتیکی بوده و برای اینکه در آینده اعضای حزب به مبارزه دوام دهند و از اعدام شان جلوگیری شود و بدون موجب بدست دشمن از بین نروند . !! ؟؟ ! ["تئوری حفظ بقاء" که تسلیم طلبان سازمان پیکار برای نجات افغانستان هم بر مبنای آن زنده ماندند - توخی]

۴- وقتی انسان بدست دشمن اسیر می شود مکلفیت های آن در برابر هموطنانش فرق میکند و نمی تواند آنچه در شرایط داشتن آزادی انجام میدهد انجام دهد . « !! ؟؟ !

این همبند سابق افغان ملتی (دگرمن صاحب عزیز اله نظر) که تحمل شنیدن نقد از اسلام عزیزش را ندارد و در برابر آن واکنش آنی و احساساتی نشان می دهد؛ مگر مطابق به روحیه نظامی گری به خود منحیث یک مسلمان حق می دهد که در متن نوشته ارسالی اش عنوانی این قلم، کمونیزم و دولت انقلابی توده های مردم تحت رهبری لنین و استالین را این چنین به نقد بکشد:

« .. و بلاخره [بلاخره] کار بجایی رسید که از برکت خون پاک شهیدان وطن عزم راسخ ملت قهرمان و شهید پرور و اعتقاد راسخ به دین مقدس اسلام ما روسیه شوروی که در ثلث کره زمین حکمرانی میکرد و ایدئولوژی [ایدئولوژی] کمونیزم را که ۷۵ سال و با جبر و فشار بالای مردم مظلوم کشور های آسیای میانه تطبیق نموده بود. آنچنان از هم پاشید که ... گورباچف و... بر آن خط بطلان کشیدند. «!!؟؟! آقای عزیز اله نظر، در نوشته ۲۲ صفحه یی اش از مبارزات برادران مجاهد مسلمان یاد کرده؛ مگر یکبار- حتا در دو یا سه کلمه - هم از مبارزات چپ انقلابی (شعله ای) در زندان و خارج از آن ذکری به میان نیاورده است (موصوف بعد از صحبت تیلیفون سر انجام از این کمبود در متن نامه اش انتقاد کرده معذرت خواست).

زمانی که همبند دوره زندان عزیزاله (نظر) متن صفحات ۲۲۴ و ۲۲۵ جلد اول "خاطرات زندان" { }» از آنجایی که دفاع از ایدئولوژی، بخش جدایی ناپذیری دفاع از آزادی کشور و نوامیس ملی است، هر گاه یک عنصر مبارز (باورمند به امر کمونیسم و یا دموکراتیزم و یا هندویزم و یا بودیزم و یا هر مکتبی دیگری که باشد) در برابر دشمن طبقاتی یا دشمن متجاوز خارجی به دفاع از کشور و خلق های آن بر می خیزد؛ او هر گاهی که در دام دشمن گیر می کند؛ و در زیر شکنجه های دشمن (که هدف از آن، حمله به حساسترین و ضروری ترین نیاز های انسانی وی؛ یعنی احساس تعلق اش به نوع بشر طور اعم و به گروه سیاسی که وی بدان تعهدات و پیوند هایی دارد، طور اخص، می باشد) به باور های خود پشت می نماید؛ و با جمع و گروه ای که تفکرات و باور های سیاسی- ایدئولوژیک آنان باوی در یک بستر پر جوش و خروش مبارزاتی در حرکت بوده، قطع هر گونه پیوند می نمایند؛ و گذشته مبارزاتی خویش را از درون هویت شکل گرفته انقلابی خود بیرون می آورد؛ و در امر پاک سازی این گذشته ونفی هرگونه پیوند بعدی با گروه و سازمانی که قبلاً به عضویتش مباحثات میکرد، آگاهانه مبادرت می ورزد؛ و طبق دلخواه دشمن، از تریبون های وی، سازمان خود و رهبر آنرا، راه و رسم مبارزه خود و سنت های نیک و پسندیده مبارزین گذشته را زیر پا می گذارد؛ همه و همه را یکدم و در یک شب با ساطور نقد شقه شقه می کند؛ مانند: اکبری، معلم حفیظ، و سایر همپالکی هایشان از طیف چپ انقلابی و از حزب افغان ملت (سوسیال دموکرات) رهبر حزب عبدالحمید یقین، و از کادر های برجسته آن داکتر خُرک، صابر و دیگران، در پیشگاه سوسیال امپریالیزم روس و مزدوران آن، زانوی تسلیم بر زمین می زند و نه یک بار؛ بلکه بارها در تلویزیون دولت پوشالی به نقد بسیار بیشمارانه از خط مشی حزب خود و ضدیت با تجاوز ارتش شوروی می پردازد و از کرده و ناکرده خود ابراز ندامت نمودند « { را در رابطه با آنانی که به دشمن تسلیم شدند - مطالعه نمود؛ در صفحات ۲۱ و ۲۲ نوشته ارسالی اش بدینگونه - مهربانانه و محترمانه - واکنش نشان داد:

« قابل ذکر است که قضاوت در باره مسایل سیاسی و عملکرد افراد در تحت شرایط دشوار و استبدادی و ظالمانه نباید بصورت سطحی بر روی چند جمله و کلمات که در شرایط انقیاد صورت گرفته است صورت گیرد و عادلانه نیست اگر مبارزات صادقانه افراد و وطن دوستان و آنانیکه از همه امتیازات خویش گشتند و فامیل های بیچاره و بی کس خود را در پناه خداوند ج گذاشتند و جام شهادت نوشیدند و یا در پشت میله های زندان در تحت شرایط گرمی و سردی شدید تشنگی و گرسنگی ، کوله قلفی های گوناگون ، لت و کوب اعضای خاد ، توهین و تحقیر و دشنام اعضای مسئول زندان و هزاران ظلم و استبداد را قبول کردند و سالها در کنج زندان نشستند و روز های طولانی و شب های ظلمانی را گذشتاندند فراموش کنیم و اشخاص صادق را که قربانی عملکرد چند نفر گماشته حکومت کمونیستی شده اند بباد انتقاد گیریم . » [تکیه از توخی است]

همیند سال های ۱۳۶۲ و ۱۳۶۳ زندان که شخصی است خوش معاشرت ، مؤدب ؛ در اخیر نوشته اش علاوه نموده است :

« ... برادر محترم من به همین قدر اکتفا کردم ... از شما دوست گرامی که در راه آگاهی هموطنان ما اقدام به کار نیکی [یعنی انتشار "خاطرات زندان"] نموده اید ابراز امتنان و سپاس میکنم و برای شما در بسر رسانیدن کار نیک و بارزش تان توفیق میخواهم ... »

« با عرض حرمت دگرمن متقاعد الحاج عزیزاله " نظر " »

۱۱- جفسر دست دراز داکتر نجیب در زندان مخوف پلچرخی :

سه و یا چهار روز از کوچ کشی ما در این سلول سپری شده بود که یک سرباز به داخل دهلیز آمده نام داکتر احمد علی را گرفته گفت : " پایواز آمده است " . داکتر احمد علی با سرباز بیرون رفت ، تا بر روال گذشته با پایوازش جفسر [*] ملاقات نماید .

رحیمه توخی در اثرش به نام « خاطرات هشت سال پایوازی زندان پلچرخی » در رابطه با روز های پر اضطراب ، اندوهبار و استخوان سوز پایوازی نوشته که چگونه پایوازان بی چاره و مغضوب وطن فروشان قرار گرفته ، در شرایط گرما و سرمای شدید ، بعد از طی مسافه های زیادی از سراسر کشور به شهر کابل و از آنجا با اهالی شهر کابل به زندان پلچرخی می آمدند و بعد از طی مراحل مختلف بروکراتیک و امر و نهی صاحب منصبان بی وجدان و بی رحم ، و تحمل ده ها نوع مشکل که دست نشانندگان روسی بر آنان تحمیل می کرد ، بار ها خودشان را تا زندان پلچرخی می رساندند ، تا اینکه یک بار موفق می شدند لباس و مواد مورد ضرورت زندانیان شان را به دست سربازان وطن فروش بسپارند ، تا آنرا به زندانیان شان برسانند .

در بخش های قبلی خاطرات زندان ، این قلم هم مطالبی در رابطه با پایوازی نوشته که زندانی در روز های پایوازی و همچنان در شب پیش از پایوازی در چه حالتی قرار می داشته باشد . در مورد تبلیغات و آوازه رذیلانه خادی ها که می گفتند " در سرک پلچرخی انفجار صورت گرفته و شماری از کسانی که در موتور بودند از بین رفته اند ... " و به موج تبلیغات خاینانه و گپ هایی از همین دست ؛ هم اشاره کرده ام .

[*] جفسر یا جپسر رفیق صمیمی و شوهر خواهر داکتر احمد علی می باشد ، نامبرده یک تن از اعضای اصلی KGB بوده ، زیر پوشش بادیگارد نجیب [در زمانی که این جلاد رئیس عمومی خاد بود وهم در مدتی که منحیث رئیس جمهور دولت پوشالی افغانستان گمارده شد] وظیفه اجرا می کرد . این محرم تمام راز ها و جنایات نجیب - درست مثل اسحق توخی - تا آخرین لحظه ای که نجیب را عوامل روسی زیر پوشش طالب برای کشتن از (دفتر ملل متحد) بیرون کشیدند ، بنابه دستور روسها این سر دسته جلادان را [که وعده افشای هویت اعضای خاد خارجی را که برادرش احمدزی در رأس آن قرار داشت (وی رئیس اداره دهم خاد بود) به غرب داده بود] تحت نظر داشت . جنرال دو ستاره KGB جفسر - این یگانه پایواز همیشگی احمد علی در طول سالهای " زندان " اش - و اسحاق توخی که نجیب را در تمام مدت کارش در ریاست عمومی خاد و ریاست جمهوری اش تحت نظر داشتند ؛ هرگاه در فکر خیانت به سازمان KGB می افتادند ، به هیچوجه از (دفتر ملل متحد در کابل) زنده بیرون شده نمی توانستند و مانند آن دو برادر به بسیار سادگی و سهولت سر فروخته شده آنان زیر بال شکسته شان می شد ؛ همانطور که سر یعقوبی وزیر امنیت دولتی زیر بال اش شد و آرزوی افشای رمز و راز های نظامی ، اطلاعاتی و سیاسی پشت پرده روسها در افغانستان و در منطقه را با خود بگور برد . [

بیان اضطراب و تشویش آمیخته با خوشی، ناراحتی و اندوه توأم با ناامیدی زندانیان در روز های پایواری کاریست بس دشوار. در میان هزاران زندانی، بودند صد ها تنی که پایواز نداشتند، اینها هم، دلگیر، نا آرام و مشوش بودند. ناراحتی اینها آمیخته با ده ها نوع ناامیدی بود. یا کسی نداشتند که به پایواری شان بیاید، که این به ذات خود سخت درد انگیز بود؛ و یا دوری راه سبب می شد که پایوازن شان از دور دست های کشور تا پلچرخی آمده نتوانند، و یا خطرات ناشی از جنگ ها، و نظارت شدید راه های حمل و نقل و ...، مانع آمدن آنان می گردید.

تعداد زیادی از اعضای نفوذی خاد در میان زندانیان و همکاران اطلاعاتی آنان در زندان، یا پایواز نداشتند و یا اینکه از پایوازن شان می خواستند که از آمدن به زندان پلچرخی خود داری نمایند. بخشی از این طیف، اگر پایواز داشتند، اجازه نمی دادند پایوازن شان مواد خوراکیه برای آنان بیاورند. به خاطر اینکار بهانه های مختلف می تراشیدند؛ زیرا اینان از مواد خوراکیه حاضر و آماده "دشمنان انقلاب ثور" استفاده می کردند و از این کار لذت خاصی می بردند؛ مثل اسماعیل از گلدره کوهدامن، علی شاه [برادر ظاهر، یا (ضیاء) یا (قریشی)]، یا (قاری) یا (... عضو علی البدل کمیته مرکزی ساوو [، "داکتر فخرالدین" و...].

شماری از عوامل نفوذی خاد، تسلیمی های مخفی و همکاران خاد در اتاق های بزرگ، و یا کوچک و یا در کوته قفلی های "بلاک ۱" سمت غربی به گونه ای کار و بار سر براه کردن و گرم نمودن مواد خوراکیه آورده شده و امور جمع آوری خرچ دسترخوان و کار و بار خرید از کانتین زندان و پخت و پز را به عهده می گرفتند. خوراکیه باب متنوع را که در روز های پایواری و ملاقاتی برای زندانیان آورده می شد، تا چند روز و در زمستان ها تا چندین روز نگهداری می کردند. در واقع غذای های آورده شده به درون سلول ها، بار اخیر از جانب طیف های فوق الذکر چک و کنترل می شد ...

عوامل نفوذی خاد و سایر همپالکان شان که برای کسب اطلاعات از "اشرابی فرهنگ" در زندان آمده بودند، به خود می بالیدند. اینان در روز های پایواری - چه در زندان زیر اداره خاد، چه تحت فرمان وزارت داخله - بیشتر از پیش سرحال بودند؛ زیرا که هیچ یک از اعضای فامیل آنان در شرایط دهشتبار پایوازن سایر زندانیان قرار نداشتند که در هر بار آمدن به زندان (از لحاظ مادی و معنوی) متحمل خسارات و صدماتی گردند. "حساب و کتاب" داکتر احمد علی از چنین افراد که اکثریت را در زندان می ساختند، کاملاً جدا بود. و از این ناحیه هیچ مشکلی نداشت. طور معروف "یک سر و دو گوش بود". برادرش بنا به گفته سر معلم صاحب قادر خان: «"خیاط" عضو خاد بود» و خواهرش هم از سال ها قبل با جفسر [※] ازدواج کرده بود و در زمره آن عده اراکین ای شامل بود که در ضیافت های ارگ ریاست جمهوری کارمل وطن فروش و نجیب جلا؛ مانند شوهرش جفسر ("جپسر") شرکت می کرد.

[※] - بنا به گفته یک تن از چپ ها در هنگامی که در یکی از ولایات شمال کشور با دو سه تن اعضای "حزب دموکراتیک خلق" شکور کشتکار و صبور رکین و ... رابطه سیاسی داشت در پهلوی فراگیری و آموزش سیستم استخبارات (اطلاعات) توسط KGB، تحصیل در رشته پیلوتی را هم در آنکشور به پایان رسانده بود]

مشکل مالی آندو زوج "خوشبخت" از برکت سرمایه های به تاراج برده افغانستان توسط روسها کاملاً مرتفع شده بود. خواهرش کدام تشویش و دلهره ای از ناحیه شکنجه و یا اعدام برادرش در زندان نداشت؛ زیرا که می دانست چشم و گوش داکتر نجیب؛ یعنی بادیگاردش متوجه وی در زندان می باشد.

بلی، جفسر بعد از آنکه از جانب مشاور روسی خاد دستور می گیرد در نقش بادیگارد، دیوی خاد را تحت نظر داشته باشد "طالع اش پر" می کند (آنگاه رتبه و موقعیت اش بلند تر می رود) و به ماموریت اش در نقش بادیگارد رئیس جمهور افغانستان؛ یعنی داکتر نجیب کماکان ادامه می دهد.

بلی خواننده عزیز! همین شخص در ظاهر بادیگارد، در ماهیت امر یک پرسنل بسیار بسیار با اهمیت برای روسها بود. جفسر در واقع محرم تمام رازها و صحبت های داکتر نجیب با افراد و اشخاص داخلی و خارجی بود. قرار گرفته برخی از رهبران خلقی ها در زندان که (داوود ترون) بادیگارد حفیظ اله امین را در مقایسه با جفسر قرار میدادند؛ می گفتند: جفسر؛ حتا در هر نوبتی که نجیب از جان شویی استفاده می کرد "تشناب شاهانه" جلاد وطن فروش را هم مورد بازرسی دقیق قرار می داد. نجیب - این "ضبط احوالاتی زاده" - در چنبره ارتباطاتش با جنرالان؛ حتا با جنرالان دور و پیش اش شکاکانه برخورد می کرد، بخصوص بعد از اینکه دیو خاد رئیس جمهور شد. اسحق توخی و جفسر - این دو خاین ملی - از زمره محدود نظامیانی بودند که نجیب گاو به آنان اعتماد کامل داشت. همین جنرال دو ستاره - در واقع عضو اصلی سازمان KGB - از آغاز زندانی شدن داکتر احمد علی تا رهائی وی از زندان پلچرخی [در یکماه دو ویا سه بار]؛ بلا وقفه به پایواری نامبرده می آمد.

جنرال دو ستاره با موتر جیپ روسی و محافظین خود در روزهای غیر از پایواری عمومی در زندان "تشریف" می آورد. زمانی که موترش در برابر دروازه "بلاک ۱" می رسید دروازه بلاک باز می شد. وی به درون "بلاک ۱" با موترش داخل می شد. هرگاه قومندان عمومی ("خوجه") در صحن بلاک می بود، فوراً به پیشوازش می شتافت و با تملق او را به اتاق خود دعوت می نمود. بعد از مدتی صحبت (معلوم نبود پیرامون کدام مسایل) قومندان خواجه [که قبلاً مامورترافیک بود، بعداً مستنطق خاد شد] پیش از آنکه جفسر را به میزی که قبلاً توسط موظفین ترتیب داده شده بود دعوت نماید، حاضر باش مخصوص اش را صدا می کرد تا داکتر احمد علی را از درون سلول بیرون کشیده به نزد پایواریش (جنرال جفسر) بیاورد.

آیا می شود به گفته شخص احمد علی در زمینه بسنده کرد که گویا خواهرش بود که جنرال صاحب جفسر را مجبور می ساخت تا به پایواری خسربره اش در زندان برود؛ مگر نجیب جلاد آنقدر مهربان و با عاطفه بود، و یا آنقدر مقتدر و مستقل و با صلاحیت بود که منافع کشور شوراها را در نظر نگرفته اجازه دهد که محافظ مخصوص اش وظیفه بس خطیرش را برای سه و یا چهار ساعت ترک گفته، به دیدن دشمن کشور شوراها (کشوری که یوغ بردگی اشرا آگاهانه زیب و زینت گردن گاوی اش ساخته بود) برود. هرگاه برای لحظه ای زود گذر فرض کنیم که نجیب زیر تأثیر عاطفه گاوی اش قرار گرفته چنین اجازه ای را به پیلوت و جنرال دو ستاره خود می داد. آیا مشاورین روسی که مانند "دو ملک" بر دوشانه نجیب نشستند و تمام اعمال و کردارش را تحت نظر داشتند، این اجازه را به اجنت نازدانه KGB می دادند که وی به زندان پلچرخی قدم رنجه فرموده از برادر زنش دیدن نماید؟! - از کسی دیدن نماید که در رهبری یکی از سازمان

های "مائویستی" قرار داشته و اعضای مسلح آن در برخی از جبهات می جنگیدند و بامری های آتشین خود سینه جوانان متجاوز روسی را سوراخ سوراخ می کردند. جواب سوال این خواهد بود که کار پایبازی توسط جنرال جفسر نه تنها به اجازه نجیب؛ بلکه به اجازه روس ها طبق رهنمود نجیب صورت می گرفت، تا جنرال دو ستاره (بادیگاردش) از همصنفی دوره فاکولته طب اش در زندان پلچرخی به طور منظم دیدن نماید. هرگاه "سوپر انقلابی دو آتشف" نمی خواست، جفسر هیچگاهی جرأت نمی کرد به پایبازی وی بیاید، در صورت مخالفت داکتر احمد علی و امتناع وی از ملاقات با جفسر میکانیزم روابط فی مابین حاکم و محکوم، که بر مبنای تأیید تجاوزگر و دولت دست نشانده اش از جانب زندانی بی ثبات و جبون، استوار گردیده بود، شکل دیگری به خود می گرفت. به بیان رساتر: هرگاه آمدن جنرال جفسر به زندان و دیدن احمد علی طبق پروژه ترور شخصیت سیاسی وی؛ یعنی برای بد نام نمودنش صورت می گرفت، در آن صورت داکتر احمد علی راه دیگری جز مقاومت در برابر این توطئه نداشت. در بار اول هنگامی که سرباز وی را صدا می کرد که "جنرال صاحب به ملاقاتی ات آمده ... " از رفتن به نزد این جنایتکار مزدور جداً خود داری می نمود. هرگاه مسئولین زندان به زور متوصل می شدند، و او را کشان کشان با خود می بردند، تا پای صحبت چشم و گوش داکتر نجیب بنشیند، در چنین حالت، نه تنها تمام هم سلولی هایش؛ بلکه تمام زندانیان دهلیز و سر انجام تمام بلاک های زندان پلچرخی از واکنش وی در برابر توطئه خدایان اصلی زندان؛ آگاه می شدند. همانطوری که از واکنش آن نوجوان به خاطر حفظ ناموسش در برابر فرستاده های قربان سعید - "دراتاق محصلین" -، تمام زندانیان از واقعه آگاه شدند و شخصیت و شجاعت این جوان افغان را در برابر آن سیاهکار بیگانه ستایش کردند. و مثال دیگرش زنده یاد داکتر واحد عضو کمیته مرکزی ساما است، که روزانه به اطلاعات خواسته می شد [مراجعه شود به صفحه ۱۵ جلد دو خاطرات زندان] و مثال دیگرش عکس العمل بسیار شدید جوانی به نام علاء الدین بود که در برابر سرباز و بعداً شخص حنیف شاه نشان داد و از ملاقات با فامیل اش با خشم بسیار شدیدی خوداری کرد [بعد ها به آن خواهیم پرداخت].

اینجا پای ناموس سیاسی کسی (که بنا به گفته خودش مؤسس اصلی سازمان پیکار برای نجات افغانستان بوده، تمام رهبران چپ انقلابی وی را می شناختند) در میان بود. داکتر احمد علی برای حفاظت از ناموس سیاسی اش، نه تنها به دفاع بر نمی خاست؛ بلکه با غرور یک روشنفکر امتیاز طلب به ملاقات فرستاده دیوی خاد (داکتر نجیب) می شتافت و از میزی که قومندان عمومی "خوجه" برای مهمان مقتدرش ("جنرال صاحب جفسر") آماده می نمود؛ وی نیز مستفید می شد. زنده ماندن و امتیاز داشتن احمد علی، در واقعیت امر محصول تبادل ناموس سیاسی اش بود که آنرا بدون آنکه در جریان تحقیق یک سیلی هم خورده باشد، با اشتیاق تام و تمام پیش پای مشاورین روسی خاد، ذبح کرد. بنا برین، دیدن و ملاقات دو طرف (جفسر به نمایندگی حاکم خارجی متجاوز و محکوم داخلی تسلیم شده در زندان) در قالب به اصطلاح پایبازی، بنا بر ضرورت استحکام دولت دست نشانده و تداوم اشغال افغانستان توسط ارتش سوسیال امپریالیزم روس تا ۷ و یا ۸ سال ادامه داشت.

احمد علی در واقع قدرت شوهر خواهرش را به رخ مسئولین زندان، و به طور اخص زندانیان چپ و راست می کشید، تا به خاطر نقش تخریبیاتی اش در مورد سازمان پیکار [که از جهتی موجب گرفتاری اعضای

مرکز آن سازمان شده بود ، و از طرف دیگر امضاء و صحه گذاشتن در پای سند ننگین تسلیمی و تشویق دیگران برای امضاء در آن سند خیانت ملی که بدترین انعکاس را در میان زندانیان و همچنان در خارج از زندان ، بخصوص در جبهات جنگ مقاومت داشت [کدام صدمه ای متوجه وی در زندان نگردد . یا به بیان روشنتر یک بُعد آمدن بادیگارد رئیس عمومی خاد - بعداً رئیس جمهور دولت پوشالی افغانستان - در نقش پایواز احمد علی در زندان (آنهم طور آشکار و در روز های غیر از روزهای پایواری عمومی) این بود تا وی از گزند و ضربات زندانیان چپ طور اخص در داخل زندان مصون بماند (این رابطه را نمی توان به دو بعد خلاصه کرد ...).

در بعضی حالات و اوضاع و شرایط ، دژ بسیار بسیار مستحکم زندان ، در اصل با امنیت ترین و مصون ترین محل برای نگهداری افراد مورد نظر دولت ها بوده می تواند ، تا آن زمانی که قضایا و ماجراهایی که همچون افراد به گونه ای در افشای آن نقش داشتند به مرور ایام از جوشش بیفتد و به سردی بگراید ، آنگاه فرد " قهرمان " و یا " قهرمانان " را از زندان رها می کردند . در گذشته در زمان شاه خاین ، در افشای کودتای بچه گاوسوار و خواجه نعیم ، گل جان مشهور از ولایت وردک که در بسا ولایات کشور مشهور به " گلجان دزد " بود ، نقش اساسی داشت . بعد از گرفتاری کودتا چیان ، گل جان را برای مدتی در زندان نگهداشتند ؛ حتا بعد از رهایی از زندان ، تا چند سال دیگر ، نامبرده در خانه یکی از متنفذین طور " نظر بند " نگهداری می شد ؛ تا کشته نشود . معلم حفیظ از سازمان رهائی که به گفته خودش « بر سنت های انقلابیون گذشته پای گذاشتم ... » نیز ؛ حتا ترس بی جهت و درک نادرست از ترورش توسط یک تن از زندانیان منسوب به سازمان رهائی در داخل پنجره (زون) داشت [در این رابطه در بخش های بعدی خواهم نوشت] و میر فاروق مثال هایی اند از این قبیل .

عرف مبارزاتی در تمام کشور ها چنین بوده که عناصر تسلیمی را که بعد از رهایی از زندان با دولت کار میکردند محکمه صحرائی می نمودند و در کشور همسایه ما ایران : عباس سماکار در اثرش (" من یک شورشی هستم - خاطرات زندان " صفحه ۳۸) چنین می نویسد :

« یکی از کسانی که در آن روز ها خیلی توی ذوق ما می زد ، پرویز نیکخواه بود . او که در اثر سازش با پولیس سیاسی و ساواک ، ارج و قرب و مقام و مرتبتی برای خود در تلویزیون و دستگاه های سیاسی و فرهنگی پیدا کرده بود ، گه گاه به تلویزیون می آمد و برنامه هائی را کنترل و یا اجرا می کرد و ما می دیدیم حتی مهندسان شهرستانی و شهردار تهران مانند یک کارمند دون پایه جلو او دو لا و راست می شود ، پی می بردیم که خدمات او به دستگاه دولتی باید خیلی ارزشمند باشد که چنین موقعیتی را برایش فراهم کرده است . از این رو ، او اولین نفری بود که به نظر ما از میان رفتنش ، هم می توانست ضربه ای به ساواک و خیانت کارانی نظیر خودش باشد و هم سبب تقویت روحیه مبارزین شود ... » .

بنابراین داکتر احمد علی و همپالکی هایش مثل معلم حفیظ و... (همچنان سه عضو نفوذی خاد حکیم توانا ، فضل الرحیم ، فضل کریم که در نقش تسلیمی سازمان پیکار در تلویزیون بار بار مصاحبه کردند) هم در زندان و هم در خارج از زندان دچار همین هراس و دلهره بودند و تا اکنون هم در چنگال این هراس فشرده می شوند . مقوله « خاین خایف است » در مورد چنین افراد خوانایی کامل دارد .